

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا اهدای عضوی از اعضای بدن به دیگری جایز است یا نه؟ این بحث متفرع بر این است که آیا انسان بر اعضای بدن خودش سلطنت دارد یا نه؟ ما بحث را این‌گونه شروع کردیم که ببینیم ادله عدم جواز و ادله جواز چیست؟ بعد از این که ما ادله عدم جواز و ادله جواز را روشن کردیم بعد می‌توانیم بیائیم دایره‌ی سلطنت را مشخص کنیم. بعضی از آقایان این مطلب را داشتند که شما از ابتدا سلطنت را تعریف کنید و دایره‌ی سلطنت را بگوئید! این نمی‌شود، ما باید برویم در خود ادله ببینیم از این ادله چه استفاده می‌شود؟

بررسی آیه «لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه»

ما آیه «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه»^[1] را مطرح کرده و عرض کردیم مفاد آیه این است که اسلام حرام می‌داند که انسان خودش را در معرض هلاکت قرار بدهد. وقتی بحث آیه تمام می‌شود یک نتیجه‌ای می‌گیریم و آن این است که در اسلام سلطنت انسان بر مال یا بر غیر مال جایی است که انسان خودش را در معرض هلاکت قرار ندهد. چه مقدار انسان سلطنت بر مال دارد؟ یک مالی دارد در صورتی سلطنت دارد که خودش را در معرض هلاکت قرار ندهد، مثلاً اگر بخواهد این مال را ببخشد و همه را به دیگران یا به دیگران وقف کند، نتیجه این می‌شود که خودش یا بچه‌هایش در معرض هلاکت قرار بگیرند! به این آیه تمسک کرده و می‌گوئیم انسان حق ندارد.

در بعضی از احکام فقهی این مطلب آمده که نهی شده از این که انسانی با وصف این که اولادش بعد از حیات خودش نیاز دارد همه اموالش را هبه کند یا همه اموالش را وقف کند هر چند در آنجا برخی نهی را حمل بر کراهت می‌کنند؛ یعنی اگر کسی این کار را کرد نمی‌گویند باطل است ولی بی‌ارتباط با این بحث نمی‌تواند باشد، یعنی بگوئیم اگر یک کسی مالی دارد و بخواهد تمام مالش را وقف کند یا در همین آیه محل بحث «و انفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» که نهی از این است که همه اموال خود را بخواهی برای جنگ بدهی، این یک مورد مسلم این آیه است که اگر کسی در جنگ همه اموالش را بخواهد بدهد، خودش متکدی و محتاج بشود و خودش را در معرض هلاکت قرار بدهد این جایز نیست. در وقف اموال نیز همین طور است که انسان در آخر عمر بگوید هر چه خدا به من داد را وقف کند با فرض اینکه بچه‌هایش نیازمند هستند.

بنابراین ما از این آیه «و لا تلقوا» دایره سلطنت را می‌توانیم استفاده کنیم؛ یعنی مواردی که موجب القای نفس، مال یا عرض در هلاکت است، شرعاً از دایره سلطنت انسان خارج است. مفهومی این است که چه چیز در دایره سلطنت است و انسان بر چه چیزی سلطنت دارد؟ انسان بر آنچه که خودش را در معرض هلاکت قرار ندهد. اگر کاری می‌خواهد انجام بدهد و تصرفی در مالش یا در جان‌ش کند اما در معرض هلاکت قرار نمی‌گیرد، از این آیه

معیار سلطنت را استفاده می‌کنیم.

نکته شایان ذکر آن است که همان‌گونه که در باب معاملات اسلام می‌فرماید: ربا نباشد، غرر نباشد، اکل مال به باطل نباشد، اینها را بیان می‌کند. حال اگر یک معامله‌ی جدیدی پیدا کردیم که این عناوین معاملات در آن نیست، مثلاً بعضی از این قراردادها یا بعضی از مسابقات یا بعضی از اموری که در زمان ما حادث شده عنوان خاصی هم ندارد، می‌گوئیم اگر ربا نباشد غرر نباشد اکل مال به باطل نباشد اشکالی ندارد، در باب سلطنت نیز اسلام معیار داده است (حال بعداً دلیل حرمت اضرار به نفس را هم بیان می‌کنیم، دلیل حرمت مثله را مطرح می‌کنیم؛ چون ادله عدم جواز را الآن می‌خوانیم، با هر دلیلی ممکن است یک معیاری را برای سلطنت پیدا کنیم).

پس بدون ملاحظه این ادله نمی‌توانیم بگوئیم اصل اولی این است که انسان بر مال و خودش سلطنت دارد «الا ما خرج بالدلیل»، بعد هم بگوئیم «ما خرج بالدلیل» چیست؟! نه این‌که بگوئیم این را قبول نداریم، ما هم قبول داریم که عقلاً فی الجمله سلطنت انسان بر اعضای خودش را قبول دارند و الآن هم دارند آثاری برایش بار می‌کنند، خود اهدای عضو یکی از آثارش هست، ولی این مطلب، دایره سلطنت شرعیه را برای ما روشن نمی‌کند.

بنابراین اگر بخواهیم بگوئیم سیره عقلائیة ممضاة است، باید ببینیم مقدار دلالت ادله جواز چیست؟ پس تا اینجا ما از آیه «لاتلقوا» این معیار را که می‌گوئیم شما می‌خواهید اهدای عضو کنید، چه عضوی را؟ یک کسی می‌گوید من می‌خواهم قلبم را به پدرم بدهم (بعضی از اوقات گاهی اوقات یک مسئول سیاسی که خیلی محبوب القلوب مردم است و یک افرادی پیدا می‌شوند می‌گویند حال که او نیاز به قلب دارد ما حاضریم قلبمان را بدهیم)، یا پسر نسبت به پدر، این جایز نیست و حرام است؛ زیرا خودش را القای در هلاکت می‌کند و خودش را از بین می‌برد، اما اینکه کلیه‌اش را بدهد می‌گوئیم «لا تلقوا بایدیکم» اینجا را نمی‌گیرد؛ چون القای در هلاکت نیست یا این‌که می‌گوید: می‌خواهم یک چشم خود را بدهم، القای در هلاکت نیست.

نکته قابل توجه آن است که یک مصداق بارز هلاکت، هلاکت نفس است تماماً؛ یعنی نفس کلاً از بین برود، مصداق دوم هلاکت کل مال است که مال کلاً از بین برود، عرض کلاً از بین برود، اینها از مصادیق واضحه‌ی هلاکت است، اما نمی‌دانیم بالأخره آیا آن معانی دیگر هلاکت (که یک معنایش نابود کردن است، کسی که یک کلیه‌اش را می‌دهد آن را نابود می‌کند، یک چشمش را که می‌دهد آن را از بین می‌برد، گفتیم به معنای از دست دادن یک چیزی است و آنجا هم تعبیر هلاکت است)، شامل این‌گونه موارد می‌شود یا

خیر؟

این موارد برای ما مشکوک است و از این جهت مردد بین اقل و اکثر می‌شود و ما باید اقل را اخذ کنیم، اقل همان هلاکت تامه است؛ هلاکت تامه جانی، هلاکت تامه مالی. در نتیجه اگر کسی می‌گوید یک جانبازی را دیدم که دو تا دست ندارد و می‌خواهم یک دستم را به او بدهم مانعی ندارد؛ زیرا هلاکت تامه نیست، اگر دو دست را بدهد

هلاکت تامه است، هر دو کلیه را بدهد هلاکت تامه است. پس آیه به ما معیار می‌دهد می‌گوید: اگر موجب القای در هلاکت تامه نشد مانعی ندارد شما سلطنت و اختیار داری.

نکته دیگر آن‌که؛ بیش از 24 مورد به همین آیه «لا تلقوا» تمسک کردند از جمله این‌که اگر کسی بخواهد برود برای وضو گرفتن آب پیدا کند، احتمال می‌دهد پشت این کوه یک حیوانی باشد، وضو «انقلب إلى التیمم» و کاری به مال و انفاق هم نداریم. روایاتی که ائمه (علیهم‌السلام) در این روایات از این «لا تلقوا» یک عنوان کلی را فهمیدند. ممکن است شما بگوئید ما با قطع نظر از برداشتی که ائمه (علیهم‌السلام) از این آیه کردند این یک قاعده کلی است، مثل این‌که می‌گوئیم عرف می‌گوید: اینجا خدای تبارک و تعالی که فرمود: «انفقوا»، بعد یک قاعده کلی آورده و می‌گوید معیار انفاق این است که خودتان را به هلاکت نیندازید، یک مصداقش هلاکت مالی است.

ما در جلسات قبل گفتیم اگر بخواهیم «لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه» را به حسب سیاق حساب کنیم فقط در باب انفاق است، اصلاً کاری به هلاکت جانی ندارد و اگر بخواهیم هلاکت جانی را از آن استفاده کنیم باید طریق اولویت را استفاده کنیم، ولی ما اساس این حرف را قبول نداشته و می‌گوئیم «و لا تلقوا قاعدة عامة فقهية كلية» و ما گفتیم از «بایدیکم» الغای خصوصیت می‌شود کرد، اما از خود «لاتلقوا» نمی‌شود الغای خصوصیت کرد.

یک بحثی را این روزها در کتاب الحج داریم مطرح می‌کنیم و آن این‌که اگر کسی پول دارد اما راهی که برای حج می‌رود مثلاً منحصر به دریاست، خوف از این دارد که طوفان بشود کشتی غرق شود و از بین برود، اینجا هم می‌گویند استطاعت ندارد. آنجا هم گفتیم چرا خوف از ضرر مسوِّغ برای ترک واجب است برای آیه «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه»، ما با قرائن متعدد که در دو سه جلسه گذشته آن قرائن را عرض کردیم که مهم‌ترین قرینه‌اش همین است که در خود روایات، ائمه (علیهم‌السلام) از «لاتلقوا» فقط مسئله انفاق را استفاده نکردند و فراتر از انفاق در مال رفتند.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

در نتیجه می‌گوییم هلاکت، هلاکت نفس را می‌گیرد، هلاکت مال را می‌گیرد، هلاکت عرض را می‌گیرد، اگر یک کسی امروز بخواهد یک کاری کند که مستلزم این است که آبرویش برود یا خوف از این دارد، این «لا تلقوا» همان عبارة اخرای خوف است؛ یعنی خودتان را در معرض این هم قرار ندهید. خوف این دارد که آبرویش از بین برود این کار حرام است. چرا در روایات داریم که مسلمان حق ندارد نفس خودش را ذلیل کند، اذلال نفس حرام است و یکی از محرّمات اذلال نفس است؟ برای اینکه از مصادیق این «لا تلقوا» است، مسلمان حق ندارد خودش را در معرض هلاکت عرضی قرار بدهد، هلاکت همه‌ی اینها را شامل می‌شود.

همچنین گفتیم که این مطلب در فرمایشات مرحوم سبزواری هم بود، این اعم از یقینی و مشکوک و محتمل است؛ یعنی آنجایی که شما 30 درصد می‌گوئید: من اگر بخواهم این حرف را بزنم آبرویم می‌رود، باز آیه می‌گوید «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه»، 30 درصد این راه را بروم جانم در خطر است، مالم در خطر است، «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه»، پس آیه شامل هلاکت مشکوک و محتمل می‌شود.

آنچه در بحث امروز به عنوان مطلب تازه داریم یکی بحث سلطنت است که در روش اجتهادی، الآن مقالاتی که می‌خواهد نوشته شود اول مقاله می‌گویند: عناوین را به عنوان مقدمه بحث کنیم، سلطنت چیست؟ در چه چیزهایی آدم سلطنت دارد؟ این یک روش است و یک روش این است که ما دایره سلطنت را از دل این ادله درمی‌آوریم (البته هنوز حرف نهایی را نزدیم). می‌گوئیم ما باشیم و این آیه، سلطنت را اینطور می‌گوئیم.

حال می‌رسیم به دلیل حرمت مثله کردن که انسان در صورتی بر اعضاء و جوارحش سلطنت دارد که مستلزم مثله کردن نشود. اگر معنای لغوی اولی را بگوئیم، یعنی آنچه از کتاب‌های لغت استظهار می‌شود دادن یک کلیه هم هلاکت است؛ چون این را نابود کردیم و از دست می‌دهیم، دادن یک چشم هم هلاکت است و مشمول آیه است و آیه می‌گوید شما سلطنت بر این ندارید.

اما در اینجا واقعاً نمی‌شود از لغت یک استظهار روشنی داشته باشیم، شما در لغت می‌گوئید هلاکت گاهی در مُردن آمدن، مانند آیه «إِنَّ امْرَأَءَ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ»، در قرآن کریم به معنای مردن آمدن، گاهی اوقات هم به معنای از دست دادن یک چیزی، «هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَه»؛ یعنی من اختیاری ندارم و سلطنت این از دستم گرفته شده، یا گاهی به معنای گمراه شدن است: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِي»، یا به معنای فانی شدن «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ»، اینها معانی متعدده است.

در اینجا نمی‌شود این معانی را در یک قدر جامعی قرار داده و بگوئیم هر کدام مصداقی از آن شد. اینجا بگوئیم در این آیه «لَاتَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» نمی‌دانیم آیا هلاکت به معنای مُردن و از بین رفتن اراده شده (همان‌گونه که هلاکت در بیشتر استعمالات قرآنی در مُردن آمده) که ما تعبیر به هلاکت تام می‌کنیم، یا نه، اگر یک عضوی از اعضای بدن را هم از دست دادیم می‌شود هلاکت است؟

اگر استظهار اول را کنار بگذاریم دوران بین اقل و اکثر می‌شود و اقل متیقین است و باید این را بر همین اقل حمل کنیم و بگوئیم نسبت به اکثر باید سراغ ادله دیگر برویم.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. - سوره بقره، آیه 195.

